



غنی رفت و عبدالمهدی نرفت



محمد اشرف غنی، رئیس‌جمهور پیشین افغانستان، شش سال و نه ماه و هشت روز قبل از امروز (۲۸ نوامبر ۲۰۱۹) به درخواست دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، به پایگاه هوایی بگرام رفت و با او دیدار کرد؛ دیداری که بیش تر به «احضار» شباهت داشت تا گفت‌وگوی رسمی بین مقامات رده اول دو کشور مستقل. آن دیدار در آن زمان غوغا آفرین شد؛ چراکه نحوه معاشرت ترامپ با غنی «غیررسمی» و دور از تعارفات و تشریفات دیپلماتیک بود. دیدنی ترین و خبرسازترین صحنه این بود که غنی چند قدم دورتر از ترامپ در عقب او و در کنار سربازان آمریکایی به پا ایستاده بود، بدون رعایت آداب دیپلماتیک توسط میزبان؛ به‌گونه ای که حتی پرچم سه رنگ افغانستان هم در کنار پرچم آمریکا به چشم نمی خورد. وقتی هم سخنرانی مختصر غنی پایان یافت، ترامپ همچنان او را چند قدم عقب تر از خود و در کنار سربازان آمریکایی نگه داشت، البته باز هم برخلاف رویه های مرسوم دیپلماتیک.

وقتی کتاب خاطرات جان بولتون (مشاور امنیت ملی دولت اول ترامپ) را بخوانید، با داستانی مواجه می شوید که خاطره دیدار غنی و ترامپ را در ذهن زنده می کند: احتراز عادل عبدالمهدی،

صدر اعظم وقت عراق، از دیدار با ترمپ در پایگاه نظامی عین‌الاسد. بولتون در کتاب اتاقی که در آن اتفاق افتاد نوشته است: «تا زمانی‌که پیش‌نویس بیانیه را تمام کردیم، مشخص شد صدر اعظم عبدالمهدی قرار نیست بیاید که اشتباه بزرگی از سمت او بود. مشاورانش او را متقاعد کرده بودند که برای نخست‌وزیر عراق شایسته نیست که پرزیدنت را در یک پایگاه امریکایی ملاقات کند؛ گرچه پایگاه کاملاً در احاطه یک پایگاه عراقی بود (پایگاهی که روزی روزگاری مال خود ما بود). در عوض یک تماس تلفنی خوب با هم داشتند و ترمپ عبدالمهدی را به کاخ سفید دعوت کرد که نشانه مثبتی بود.»

در باب روایت بولتون، چند نکته شایسته توجه است:

- ۱- به قول او، صدر اعظم عراق «اشتباه بزرگی» مرتکب شد؛ ۲- مشاوران عبدالمهدی مانع دیدارش شدند، ورنه شاید که به عین‌الاسد می‌رفت؛ ۳- عبدالمهدی نه فقط توبیخ نشد که ستایش هم شد و ترمپ از وی به کاخ سفید دعوت کرد. اگر سومی را مبنای ارزیابی قرار دهیم، سرزنش‌ها بر غنی چندان هم ناموجه نمی‌نماید.
- شجاع الدین امینی،

پایان

فیسبوک خانم زهره شریف

طنزی کوتاه از انترنت

با رسیدن اسماعیل خان در هرات و تصاویر خوش‌مزه اش با دوربین مقابل ژورنالیستان محلی چه شور و ولوله و غوغا و خاک بادی برپا شد که "هله یل دوران به میدان آمد و طالب تمام شد!"

امیر چند روز بعد اسیر شد و مثل آب هیرمند به همسایه رسید و دیگر صدایش را کسی نشنید و خدا می‌داند با دوربین اش به کدام افق‌های دور نظر دوخته است و طرح مقاومت می‌ریزد؟! تازه هنوز در ماتم امیر بودیم که مارشال داخل میدان شد و سخنرانی‌های مزه‌دار و حرف‌های بی‌پروا در باب مقاومت و قلع و قمع مور و ملخ‌های پاکستانی گفت و باز موجی از تحسین و تعریف و هورا و الله‌اکبر همه‌جا را پر کرد و، به خصوص طبع شاعرانه‌ی ملت هنرپرور را به حرکت درآورد و شروع شد که "طالب، حالا خودت قبل از مردن فاتحه‌ات را بخوان! مزار، مزار طالب می‌شود!" و هنوز چنان گرم شعر و شعار بودیم و مست از حضور مبارک مارشال صاحب، آن‌هم در ائتلاف با مالم عطا خان که یک روز صبح فیسبوک را باز کردیم و چند تا طالب ناقدی را در قصر مارشال دیدیم. درد آورتر برای مارشال، مالم و چوچلی‌های دربار شان

که طالبان، طالبان قوم خود شان بودند، پشتون هم نبودند. گفتیم، حالا دگر مارشال و مالم طالبان را تار و مار می کنند و افغانستان آزاد می گردد. هنوز جمله را تا آخر نگفته بودیم که مارشال و مالم و چوچلی های شان لشم کده آن سوی آمو تشریف بردند و مانند امیر صایب شکر صحیح و سلامت به مقصد رسیدند. و ما حالا، بعد از این همه سال ها فهمیدیم که چرا می گفتند "پهلوان را زنده خوش است".

حالا هم تعدادی که پیوسته در معامله گری و خود فروشی مشغول بودند، جمع شده، زینه را زیر پای جوانک کم تجربه مانده به بام بالایش کرده اند و خود شان از این در به آن در و از آن در به این در تک تک می زنند و مشغول کار همیشه گی شان یعنی معامله کردن هستند. و باز صدای همان چک چک ها و هورا و الله اکبر گفتن ها به گوش می رسد.

نکند که همین جوانک خام و بی تجربه را به کشتن بدهند، بعد خود شان در معامله یی با طالب بغل کشی و "رفع سو تفاهمات" کرده و در یک بستر بخوابند. اصلن بعید نیست!

جنگ، اقتصاد می خواهد و در کشور فقیری چون افغانستان پستی بان های خارجی می خواهد که اقتصاد جنگ را تامین کند، و هیچ کشوری هم به کشور دیگر به راه خدا کاری نمی کند. حتمن باید از یک اسارت به اسارت دیگر بغلطیم؟ "تو خود حدیث مکمل بخوان از این مجمل"

در این گیرودار و بیروبار احساسات رقیق یاد مان نرود آن بانوانی که در کابل و حالا در هرات در جاده های شهر برآمدند، چشم در چشم با طالب ایستادند و صدای حق طلبی و آزادی خواهی بلند کردند. واقعن قهرمانی کردند. این است مقاومت. مقاومت باید در آگاهی انسان صورت بگیرد و نه در معامله گری و منفعت طلبی.

این بانوان نه با اسلحه و نه در معامله با دولت یا دولت های قدرتمند بلکه فقط و فقط با درک حقوق مدنی و باور به آزادی انسان، صدای مخالفت شان را در مقابل "طالبانیسم" بلند کردند. در اصل، این بانوان قهرمانان اند و اندیشه شان سد محکم مقاومت در برابر تاریک اندیشان و معامله گران.

کاوه شفق،

پایان